

بررسی مصداق و منزلت اهل بیت (علیهم السلام) در اشعار مولوی (جلال الدین محمد بلخی)

احمد امید^۱

چکیده

بررسی دیدگاه شخصیت‌های برجسته مسلمان درباره اهل بیت (علیهم السلام) نقش فراوانی در شناخت بیشتر جامعه با مقام و منزلت آن نمونه‌های کامل انسانیت دارد. یکی از شخصیت‌های مهم جهان اسلام که دامنه شهرت و نفوذ او از مرزهای جهان اسلام فراتر رفته و صیت اندیشه‌های او اقصی نقاط جهان را در نوردیده جلال الدین محمد بلخی معروف به مولانا است. در این نوشته دیدگاه مولانا در مورد اهل بیت (علیهم السلام) تحقیق شده است زیرا نامبرده با دو اثر عظیم « مثنوی » و « دیوان شمس » خود، مخاطبان زیادی در بین عامه مردم و بطور خاص در بین اهل ادب و معرفت دارد و همین موضوع، ضرورت بررسی را نیز واضح می‌سازد. بخصوص اینکه در این زمینه تاکنون کار تفصیلی صورت نگرفته است، بجز موارد اندکی که در مقدمه یاد شده است. این مقاله به روش توصیفی و تحلیلی، اشعار و آثار مولوی را در مورد اهل بیت (علیهم السلام) بررسی نموده و منزلت عالی ائمه (علیهم السلام) را به دو شکل، یکی تفسیر ابیات و دیگری تطبیق جامعیت انسان کامل بر اهل بیت (علیهم السلام)، به اثبات رسانده است.

کلیدواژه‌ها: مولوی، جلال الدین محمد بلخی، عارف، انسان کامل، اهل بیت (علیهم السلام)

پیامبران الهی برای هدایت جوامع بشری و رساندن آنها به کمال و سعادت مبعوث شده‌اند، این سفیران الهی که عددشان بنا بر مشهور یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده‌اند، با بعثت محمد مصطفی ﷺ به مرحله پایان رسیده و ختم نبوت اعلام گردید. اما تداوم جوامع بشری مستلزم دوام هدایت بود، به همین جهت رشته هدایت توسط افرادی امتداد یافت که عنوان اوصیاء و خلفای حضرت خاتم را دارا بوده‌اند.

این افراد از سایر افراد امت برتر بوده و دارای امتیازات و ویژگی‌هایی هستند که در علوم تفسیر و کلام توسط علمای دین بحث و تشریح شده است.

در این نوشته دیدگاه جلال الدین محمد بلخی در مورد همین اوصیاء و خلفاء تحقیق شده است که به نظر نویسنده تصریحات و اشارات مولوی با آراء علمای شیعه قریب است؛ یعنی مولوی نیز ائمه اثنی عشر (علیهم‌السلام) را دارای منصب وصایت و خلافت می‌داند، اگر چه ممکن است افراد دیگری را نیز واجد این صلاحیت دانسته باشد.

ناگفته پیداست که ارائه افکار مولوی جلال الدین محمد بلخی، برای نسل جوان و فرهنگیان حائز اهمیت فوق العاده است، زیرا دو کتاب «مثنوی» و «دیوان شمس» دارای علاقمندان فراوان در میان نسل جوان است. البته در این زمینه تا هنوز کار عمیق و تفصیلی صورت نگرفته است، فقط می‌توان به مقاله دکتر سلیمان صفوی اشاره کرد که تحت عنوان «اهل بیت (علیهم‌السلام) از نگاه مولوی» به طبع رسیده است، اما مقاله مذکور محدود بوده و ناگفته‌های زیادی باقی مانده است.

در این مقاله از دو راه، یکی بررسی اشعار مولوی و دوم مساله انسان کامل، به اثبات مساله پرداخته شده است.

منزلت اهل بیت (علیهم‌السلام) در نزد شیعه

اهل بیت پیغمبر (علیهم‌السلام) در میان مذاهب اسلامی دارای مقاماتی است، فراتر از افراد امت آن حضرت ﷺ این مطلب تا همین سطح از طرف شیعه و سنی پذیرفته شده است، اما مذهب شیعه اثنی عشری، با توجه به روایات معتبر، مقامات عالییه امامت، علمیت و عصمت را برای آن بزرگواران قائل هستند، بطور مثال در کتاب شریف اصول کافی به اسناد خود از علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «خدای تبارک و تعالی ما را پاکیزه نمود و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد.» (کلینی، ۱۳۶۹، ۲۷۲) طبق این حدیث و امثال آن، آن حضرات (علیهم‌السلام) پاک‌اند و معصوم از خطا، و حجت خداوند بر خلائق یعنی امام و هادی و افضل امت و عدیل قرآن.

با همین مضمون، حدیث مشهوری است که در نزد فریقین (شیعه و سنی) به نام حدیث ثقلین یاد می‌شود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي ...» (نور الله شوشتری، ۱۳۶۲، ۱۲۰)

مصداق اهل بیت

در سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۳ آمده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در این آیه شریفه سخن نخست درباره مصداق کلمه اهل بیت (علیهم‌السلام) است، یعنی اینکه در آیه شریفه آنانی که رجس از آنها پاک شده‌اند، چه کسانی هستند؟

راغب در مفردات گوید: «اهل مرد به کسانی گفته می‌شود که یک نسب یا یک دین و یا یک خانه باعث اجتماع آنها شده باشد و در اصل اهل الرجل به کسانی گفته می‌شود که مسکن واحدی آنها را جمع کرده باشد، سپس از باب مجاز به شرکای در نسب نیز اطلاق شده است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۱۵۲)

از واژه‌هایی که قرابت زیادی با «اهل» دارد واژه «آل» است. در التحقیق فی کلمات القرآن، آمده است «ریشه واحد در کلمه آل به معنایی علاقه داشتن و ارتباط است، چه این رابطه به شکل طبیعی باشد یا مانند آن و این در مقابل علاقه‌ای است که با معاهدات و میثاق‌ها ایجاد می‌شود.» (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ۱۰۹)

بیت، دومین کلمه در ترکیب اهل بیت است، این کلمه در زبان عربی چند معنی دارد که یکی از آنها محل سکنی است. ابن منظور در لسان العرب گوید: «برای یک قطعه شعر بیت گفته‌اند، زیرا که کلمات را با هم ضمیمه می‌کند و جمع آن ابیات است. محل اهل را بیت گویند که جمع آن بیوت و بیوتات است. عرب گوید فلان بیت قومه‌ای شریفهم.» (ابن منظور، بی تا، ج ۲، ۱)

از معنی لغوی و مفردات اهل بیت که بگذریم، این کلمه در حالت ترکیبی خود، بین مفسران اختلافی شده است، زیرا مفسران شیعه نوعاً آن را اصطلاح خاص دانسته‌اند که شامل ذوات مقدس چهارده معصوم (علیهم‌السلام) می‌شود، در حالیکه مفسران اهل سنت گاهی مختص زنان پیغمبر (علیهم‌السلام) و گاهی بیشتر از آنها دانسته‌اند. مثلاً سیوطی در «الدر المنثور» ذیل آیه شریفه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» می‌گوید: «ابن ابی حاتم و ابن عساکر از طریق عکرمه از ابن عباس آورده است که: آیه فقط در مورد زنان پیامبر (علیهم‌السلام) نازل شده است. عکرمه می‌گفت: اگر کسی در این مورد با من مباحثه کند من حاضرم و ابن مردویه از عکرمه آورده است که آیه شریفه در مورد آنانی که شما می‌گویید نیست، بلکه در مورد زنان نبی است.» (سیوطی، بی تا، ج ۵، ۶۷)

ابن عاشور از مفسرین اخیر اهل سنت، خمسۀ النجبا را بسیار به زحمت و به نحو مجاز داخل اهل بیت می داند، او در «التحریر و التنبیر» پس از داخل بودن حتمی زنان نبی طبق نص قرآن، خمسۀ النجبا را توسط روایت مسلم این گونه داخل می داند: «اما آنچه در صحیح مسلم از عایشه آمده که پیامبر ﷺ آنان را زیر عبا داخل نمود و فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت...» با توجه به این روایت، نبی ﷺ ملحق کرده است اهل کساء را به اهل بیت خود و عبا را کنایه کرد از بیت و خانه، پس ازواج نبی به صریح آیه شریفه همان اهل بیت است و فاطمه و شوهرش و پسرانش به سبب دعای نبی در جمع اهل بیت اضافه شده اند، پس ازواج، اهل بیت اند به جعل الهی و آنان اهل بیت اند به دلیل جعل سنت، درست مانند اینکه فرمود: السلما ن منّا اهل البیت...» (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱، ۱۲۰)

اما مفسرین شیعه با احادیث معتبری که در اختیار دارند، طهارت مذکور در آیه ۳۳ سوره احزاب را در قدم نخست مخصوص پنج نفر دانسته اند و در قدم بعدی، آن را مشمول چهارده نفر که معصوم هستند، می دانند.

در تفسیر المیزان می گوید: «روایاتی که مصداق آیه را به خمسۀ النجباء اختصاص داده بسیار زیاد و بیش از هفتاد حدیث است که بیشترین آنها از طرق اهل سنت است و اهل سنت آنها را از طرق بسیاری از ام سلمه، عایشه، ابی سعید خدری، سعد واثله، ابی الحمرا، ابن عباس، ثوبان غلام آزاد شده رسول خدا، عبد الله ابن جعفر و تقریباً از چهل طریق نقل کرده اند. اما شیعه آن را از حضرت علی، امام سجاد، امام باقر و امام رضا از ام سلمه و ابی ذر، ابی لیلی، ابی الاسود دوئلی، عمر ابن میمون و سعد ابن وقاص به بیش از سی طریق نقل کرده اند...» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ۳۱۲)

البته شیعیان با روایات معتبر خود، سایر ائمه علیهم السلام را داخل در اهل بیت می دانند. در اصول کافی، کتاب الحجّه، در باب «النص علی الامامه»، از قول امام باقر و امام محمد تقی علیهم السلام دو روایت مفصل می آورد که ائمه دوازده گانه علیهم السلام با نام یاد شده اند. (کلینی، ۱۳۶۹، ۵۱)

نظر مولوی در مصداق اهل بیت علیهم السلام

اسامی مربوط به ائمه اثنی عشر، فقط در یک غزل در دیوان شمس آمده است، ولكن در انتساب آن غزل بعضی تردید کرده اند که ممکن است از اشعار دخیل باشد. اما عده ای از محققین انتساب را صحیح می دانند.

بنابراین اگر اصالت غزلیات مربوط به اهل بیت علیهم السلام اثبات و تحکیم شود، همخوانی و قرابت آن با دیدگاه مفسران شیعه، استوار می شود. برای اثبات این مساله، قرائن و شواهد

کافی در دسترس است که به نظر خوانندگان محترم رسانیده می‌شود. بنابراین قبل از آوردن غزل، به مؤیدات و شواهد اثبات پرداخته می‌شود.

۱- مقاله قاضی نورالله شوشتری

مقاله دانشمند مشهور شیعه، قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» ایشان با توجه به نسخه‌های خطی و قدیمی و نیز با در نظر داشت مراد و پیر اعظم مولوی یعنی شمس تبریزی، یقین دارد که غزلیات مدح علی و ائمه اثنی عشر، از خود مولوی است. به نظر او: «در حسن اعتقاد جناب مولوی و شیخ شمس الدین تبریزی ارباب تتبع را تردیدی نیست، و از مؤیدات تشیع او (شمس) آنکه از اولاد خاندان جلال الدین بوده که پدر بر پدر داعیان اسماعیلیه بوده‌اند، اما مولوی جلال الدین از بعضی قبایح عقائد و اعمالی که بعضی متأخرین آن طائفه در مذهب اسماعیلیه احداث نموده بودند، تبری نموده و به اصل مذهب اهل بیت رجوع نموده و دفترها و رسایل ملاحظه را بسوخت و شعار اهل ایمان ظاهر ساخت. در دیوان‌های قدیم مولوی قصائد مشتمل بر مناقب ائمه و در مقطع اکثر آنها چنانچه شیوه او بود، اسم شیخ خود را ذکر نموده‌اند بسیار است، لکن ناسخان کتب او از متصوفه اهل سنت اکثر آنها را از قلم انداخته و رعایت ناموس بزرگان خود در آن شناخته‌اند. ولکن هنوز سخنان آشنا از جناب مولوی بسیار است که دلیل انتظام او در فرقه مؤمنان است:

امام طه و یس و هل اتی علیست	بیا که پیر من ز بعد مصطفی علیست
شهی که هیچ نیامده از او خطا علیست	امام متقیان و وصی و نفس رسول

آن امام امم ولی خدا	آفتاب وجود اهل صفا
او منزله ز کفر و شرک و ریا	ذات او هست واجب العصمه
تا برندت به جنت الماوی	بنده چار و ده ز جان می باش
جان فدا کرد نیز مولانا	شمس تبریز بنده از جان شد

(نورالله شوشتری، نسخه مجلس، ۳۲۰)

۲- مقاله درویش ناصر علی

اسدالله ایزد گشسپ، مشهور به درویش ناصر علی، که یکی از آگاهان بر متون عرفانی و مخصوصاً کتب مولوی است، ایشان نیز در «منتخب کلیات شمس» که آن را مقدمه مشیح و بعضی توضیحات مفید داده است، چنین می‌گوید: «نمی‌دانم چه مانعی دارد که اشعاری که در مدح و ستایش مولا علی سروده و آنچه دال بر عقیده او به تشیع است، همه را ملحقات دانند. در میان اهل سنت بودن دلیل بر بودن او به مذاهب اهل

سنت نمی‌باشد، خاصه کسی که مخالفین او در آن عهد وجوه فقها بوده‌اند و او اعتنایی به مخالفت آنها نداشت و همه را کالعدم می‌پنداشت، با اینکه صوفیه مدعی هستند که عموم اهل تصوف، سلسله سند خود را به علی مرتضی می‌رسانند، حتی آنکه می‌گویند یکی از اسرار مشایخ طریقت قبل از ظهور سلاطین صوفیه، تلقین اسامی ائمه اثنی عشر بوده ... اگر بگوییم مولانا به ظاهر حنفی بوده و زمان و مکان مناسب اظهار تشیع نبوده و می‌بایست اصل تقیه را بکار ببرد، باز هم منافی نیست که آن اشعار را سروده و بعد از خودش نشر شده باشد، مثل اشعار بسیاری از شعرای دیگر، و انتشار در زمان خودش نیز منافی نیست؛ زیرا به نظر مولوی مذهب عاشق از مذهب‌ها، جداست.

آن طرف که عشق می‌افزود درد بوحنیفه و شافعی درسی نکرد
(مولوی، دفتر ۳، ۲۱۸)

مذهب عاشق بنا بر تحقیق، همان مذهب تشیع و تصوف است که در حقیقت واحدند، در این باب رجوع به کتاب‌های «بستان السیاحه» و «طرائق الحقائق» و «بشاره المؤمنین» و «مجمع السعادات» و بعضی کتب مشایخ بزرگ بنمایند، که همگی اصل و بنیاد تشیع و تصوف را یکی دانند و همه سلاسل فقرا را به حضرت علی (علیه السلام) می‌رسانند. ایضاً اشعاری که دال بر تشیع یا عقیده خالص به ولی مطلق خاندان اهل بیت، از عطار، سنائی و حتی از جامی که مسلماً شیعه نبوده است، به آنها با قرائن نسبت داده‌اند، این است که باید بگوییم اشعاری که در کلیات و دیوان شعرا ثبت است و نسخ متعدده آن را دارا است، از خود شاعر است، تا زمانی که مجعولیت آن ثابت نگردد. (درویش ناصر علی، ۱۳۱۹، ۲۱)

۳- مقاله دکتر سید سلمان صفوی

آقای دکتر سید سلمان صفوی، رئیس آکادمی مطالعات ایرانی در لندن (برنده جایزه کتاب سال ۱۳۸۷) است، ایشان یکی از سخنرانی‌هایش در مورد مولوی را که در ترکیه صورت گرفته است، با تصحیح و ترتیب به صورت کتاب در آورده و در آن تمامی غزل‌های مورد بحث را آورده است. خواندن و قرائت ایشان غزلیات متذکره را در محفل علمی و سپس آن را با اضافاتی به چاپ رساندن، دلیل بر اعتمادشان در صحت انتساب است، زیرا دکتر سید سلمان صفوی، دارای تحقیقات در ساحة عرفان و فلسفه بوده و سال‌ها مسئولیت‌های رسمی علمی در لندن و ترکیه داشته است و لذا بعید می‌نماید که کار غیر محققانه را در مجامع علمی ارائه دهد. نامبرده در صفحات ۲۷ تا ۳۵ غزل‌های ۳۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۲۷۰۷ را می‌آورد و هر کدام را طبق برداشت خود توضیح می‌دهد. (سید سلمان صفوی، بی تا، ۳۱)

از شواهدی که از علما و محققین آورده شد، اطمینان حاصل گردید که غزل‌های مربوط به ائمه (علیهم‌السلام) از مولوی بوده و مشککین هنوز سندی ارائه نکرده‌اند. بنابراین به جرأت می‌توان گفت که نظر مولوی در مورد مصداق اهل بیت با مفسرین شیعه قریب است.

و اما غزل دیوان شمس:

ای شاه شاهان جهان الله مولانا علی	ای نور چشم عاشقان الله مولانا علی
قاضی و شیخ و محتسب دارد به دل بغض علی	هر سه شدند از دین بری الله مولانا علی
شاهم علی مرتضی بعدش حسن نجم سما	خوانم حسین کربلا الله مولانا علی
آن آدم آل عبا دانم علی زین العباد	هم باقر و صادق گواه الله مولانا علی
موسی کاظم هفتمین باشد امام و راهنما	گوید علی موسی الرضا الله مولانا علی
سوی تقی آی و نقی در مهر او عهدی بخوان	با عسکری رازی بخوان الله مولانا علی
مهدی سوار آخرین بر خصم بگشاید کمین	خارج رود زیر زمین الله مولانا علی
تخم خوارج در جهان ناچیز و نا پیدا شود	آن شاه چون پیدا شود الله مولانا علی

(مولوی، ۱۳۸۴، غ ۳۲۱۲)

اسامی ائمه اثنی عشر در این غزل، با نام و وصف یاد شده است.

غزلی دیگری در بعضی نسخ دیوان شمس دیده شده که مصرع اولش چنین است:

ای سرور مردان علی مردان سلامت می‌کند ...

این غزل با مؤیداتی که آورده شد، می‌تواند از مولوی باشد و در آن اسامی دوازده امام شیعه ذکر شده است، اما به لحاظ اینکه در دیوان‌های مطبوع کمتر آمده است، از آوردن آن صرف نظر می‌شود، کما اینکه با غزل ۳۲۱۲ دیگر نیازی به تکرار اسامی ائمه اثنی عشر وجود ندارد.

استفاده مقامات امامت، عصمت و علمیت ائمه (علیهم‌السلام) از اشعار مولوی

۱- عصمت

در تعریف عصمت می‌توان اختلافاتی را مشاهده نمود اما اینقدر محل اشتراک است که: دارنده آن مرتکب قبیح نمی‌شود. نه اینکه توان آنرا ندارد بلکه بخاطر علم قطعی به عواقب معاصی یا بخاطر قوه قدسیه که عنایت الهی به وی عطا کرده است و یا بگوئیم ملکه نفسانی که صاحب خود را از ارتکاب معاصی باز می‌دارد.

تعبیر «از همه عصیان بری» بیان از مساله عصمت امام علی (علیه‌السلام) است که هر چند در قالب شعر است اما اجمال و ابهام ندارد زیرا کسی که از همه معاصی دور باشد یعنی هیچ گناه نکرده و نمی‌کند و چنین انسانی قطعاً معصوم است.

در داستان خدو انداختن خصم بر روی امام علی (علیه السلام) که بعضی ابیات آن بعداً آورده می‌شود، اشاراتی هست که عصمت حضرت علی (علیه السلام) را می‌رساند، مثلاً آنجا که از زبان حضرتش، جواب خصم را می‌دهد، چنین می‌گوید:

گفت امیر المؤمنین بر آن جوان	که به هنگام نبرد ای پهلوان
چون خدو انداختی بر روی من	نفس جنبید و تبه شد خوی من
نیمی بهر حق شد و نیمی هوا	شرکت اندر کار حق نبود روا
چون درآمد در میان غیر خدا	تیغ را اندر میان کردن سزا
بخل من لله عطا لله و بس	جمله لله ام نیم من آن کس

(مولوی، دفتر اول، ۱۷۷)

این اشعار که در مثنوی آمده است، مساله عصمت حضرت علی (علیه السلام) را آشکار بیان می‌کند، وقتی حضرت شرکت در کار حق را نفی می‌کند، پیداست که معنایی آن چنان است که اعمال من فقط برای خداست. چنین اعمال خالصانه از غیر معصوم محال است. و بعد تصریح می‌کند که کارهای من باید برای محبت خدا باشد، یعنی اگر عملی را انجام می‌دهم برای محبت و خوشنودی خدا باشد و نیز اگر عملی را ناخوش می‌دارم، این نیز باید برای خدا باشد. اگر جمله لله است، پس هیچ چیزی دیگر در میان نیست و هر چه هست برای خداوند است و بس. مسلم است که عصمت معنایی غیر از این نمی‌تواند داشته باشد.

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم	بنده حقم نه مامور تنم
شیر حقم نیستم شیر هوا	فعل من بردین من باشد گواه

(مولوی، دفتر اول، ۱۷۱)

تعبیر شیر حق، اشاره به یکی از اوصاف امام علی (علیه السلام) در میادین نبرد است و نیز اشاره به این دارد که شجاعت آن حضرت فقط در اختیار حق و خداوند است، پس او پهلوانی است که قدرت بازویش در راه اعتلای دین و اجرای فرمان خدایش قرار دارد و این همان معنی عصمت است.

البته برای عصمت امام علی (علیه السلام) از زبان مولوی، صریحتر از همه رباعی است که قاضی نورالله شوشتری، در مجالس المؤمنین از نسخه مثنوی موجود در دست خود می‌آورد:

آن امام امم ولی خدا	افتاب وجود اهل صفا
ذات او هست واجب العصمه	او منزه ز کفر و شرک و ریا
بنده چار وده ز جان می باش	تا برندت به جنت المأوی

(نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ۳۲۲)

۲- اعلیت اهل بیت (علیهم السلام) در بیان مولوی

تعبیر « علم محمد را دری » که اشاره است به حدیث نبوی مشهور: « أنا مدینه العلم و علی بابها » (نورالله شوشتری، ۱۳۶۲، ۱۲) و « در علم دین تو کاملی » می تواند اشاره باشد به حدیث: « علی اقضاکم » (نورالله شوشتری، ۱۳۶۲، ۳۶۸) یعنی امام علی (علیه السلام) چه در علوم دینی و چه در غیر آن، بعد از نبی ص از همه افضل است. کما اینکه « واقف اسرار » و سرپوش غیب دان، نشان دهنده اعتقاد مولوی به علوم مخفی و غیبی آن حضرت است و مسلم است که اطلاع برامو غیبی، صاحبش را در مرتبه اعلیت قرار می دهد.

همه امت اجماع دارند که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اعلم بر امت بوده است، پس کسی که دروازه علم آن حضرت باشد، مسلم است که او نیز بر سایر امت، اعلم و افضل است، زیرا دیگران برای رسیدن و دست یابی به علم رسول الله باید از این دروازه مستفیض شوند.

۳- امامت ائمه (علیهم السلام)

اولاً: کلمه « ولی » که بر آن حضرت اطلاق شده است با توجه به معنی عمیق عرفانی آن، که ولایت تکوین و تشریح را شامل است، می تواند به امامت به معنی کلامی آن عنایت داشته باشد، زیرا ولی در نزد عارف همان کسی است که انسان ها را از قید جهل و بت پرستی آزاد نموده و در راه خداشناسی و توحید رهنمون می شود.

چنانچه در جای دیگر جلال الدین در معنی ولایت گوید:

کیست مولا آنکه آزادت کند بند رقیت زپایت برکند (مولوی، نکلسون، ۱۱۲۳)
ثانیاً: تعبیر « شاه شاهان » و « حجه الله » هر کدام می تواند اشاره به مقام امامت باشد، زیرا شاه یعنی کسی که فرمان او بر مردم نافذ است، و صد البته کسی که شاه شاهان باشد، فرمان و حکمش بر همه خلائق نافذ است.

ثالثاً: خودش هادی است و راهبر؛ عبارتی که در وصف حضرت علی (علیه السلام) دارد و این نه تنها اشاره بلکه نوعی تصریح است به اینکه آن حضرت، امام و رهبر است و بهترین رهبر نیز هست. زیرا که او خوش هادی است.

روشن تر از همه رباعی است که قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین آورده است:

بیا که پیر من ز بعد مصطفی علیست امام طه و یس هل اتی علیست
امام متقیان و وصی نفس رسول شهی که هیچ نیامد ازو خطا علیست
(نورالله شوشتری، بی تا، ۳۲۲)

در بخش رباعیات نیز رباعی‌های اغراق آمیز وجود دارد که به یک نمونه اکتفا می‌شود:

در دائره وجود موجود علیست اندر دو جهان مقصد و مقصود علیست
گر خانه اعتقاد ویران نشدی من فاش بگفتمی که معبود علیست (رباعی ۳۰۴)

انسان کامل بودن اهل بیت (علیهم‌السلام) و داشتن مقامات عالیه

دومین مسیری که مقامات عالیه برای اهل بیت (علیهم‌السلام) از نظر مولوی قابل اثبات است، عنوان «انسان کامل» است، انسان کامل در عرفان نمونه عالی انسان است و هر کس بدان مرتبه برسد، دارای مقامات امامت، عصمت و ولایت می‌شود. در مجموعه‌های اصطلاحی عارفان گاهی انسان کامل را فقط بر حضرت خاتم (علیهم‌السلام) اطلاق می‌کنند و گاهی بر اوصافی استعمال می‌کنند که بر آن حضرت بطور اکمل منطبق است.

ابن عربی می‌گوید: «خداوند عالم از میان هر جنس، نوعی را برگزید، و از میان هر نوع شخص یا دو و یا سه شخص یا بیشتر را برگزید. پس اختیار کرد در میان نوع انسانی، مؤمنین را و اختیار کرد از میان مومنین، اولیاء را و اختیار کرد از میان اولیاء، انبیا را و اختیار کرد از میان انبیا، مرسلین را و فضل بعضهم علی بعض. (اشاره به آیه شریفه قرآن: تلکا لرسول فضلنا بعضهم علی بعض، سوره بقره، آیه ۲۳۵)

در زمان رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) او انسان کامل است و پس از رسول، وارث رسول، انسان کامل خواهد بود... انسان کامل نمونه انسان کبیر است که عالم اکبر باشد و عالم اکبر تفصیل انسان کامل است. انسان کامل روح عالم است. (ابن عربی، ۱۴۱۴ق، ۱۹)

از قول شیخ جبلی چنین آمده است: انسان کامل که برتر از آن نباشد، حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که او در وسط حق و خلق قرار دارد، باقی انبیا و اولیا صلوات الله علیهم ملحق شوندگان به آن حضرت هستند به نحو الحاق کاملین به اکمل و انسان کامل همان قطب است که همه افلاک بر مدار او می‌چرخند. (کسنزانی، ۱۴۲۶ق، ۲۲۵)

از قول صدرالدین قونوی آمده که: انسان کامل حقیقی برزخ بین وجوب و امکان است و آئینه جامع بین صفات قدیم و حادث. اگر انسان کامل نباشد، عالم نمی‌تواند فیض الهی را جذب کند زیرا این عالم با ذات الهی مناسبت و ارتباط ندارد و انسان کامل رابط است. (کسنزانی، ۱۴۲۶ق، ۲۲۸)

با این بیان روشن شد که، اولاً انسان‌های کامل دارای صفات نوعی‌اند و ثانیاً انبیا و اولیاء و مخصوصاً نبی خاتم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه اخلافت (علیهم‌السلام) برجسته‌ترین نمونه‌های انسان کامل هستند.

اثبات مرتبه انسان کامل برای حضرت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در اشعار مولوی، بسیار واضح است:

با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق او خدا لو لاک گفت (مولوی، بی تا، ۵۵)
 حدیث قدسی مشهور را بیان می‌کند که «لولاک لما خلقت الافلاک» و این با
 مبنای هستی‌شناسی عرفان کاملاً منطبق است که می‌گویند نخستین مخلوق عقل اول
 است و آن عبارت است از وجود نوری خاتم الانبیا علیهم‌السلام.
 و به تعبیر شبستری:

احد در میم احمد گشت ظاهر در این دور اول آمد عین آخر (شبستری، ۱۳۸۲، ۸)
 سخن از واسطه بودن وجود حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بین واجب و ممکن است، ذات
 محمدی صادر اول است و دیگران از برکت وجود او به وجود آمده‌اند. این برترین مقام
 انسان کامل است.

در وصف علی علیه‌السلام در غزل ۳۲۱۳ گفته است:

ای راهنما مؤمنان الله مولانا علی ای سر پوش غیب دان الله مولانا علی
 داننده راز همه اغاز و انجام همه ای قدر و اعزاز همه الله مولانا علی
 وحش و طیور و انس و جان جمله به فرمانت روان داری تو فیض بیکران الله مولانا علی
 (مولوی، ۱۳۸۴، غ ۳۲۱۳)

این اوصاف که برای علی علیه‌السلام یاد کرده است، همه اوصاف انسان کامل است و
 مخصوصاً علی که در خلقت با نبی شریک است و هر دو از یک نور تجلی نموده است.

وحدت اولیاء الله

مقامات عالیه برای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از دیگاه مولوی منصوص
 بیان شد، سایر ائمه علیهم‌السلام را به وحدت معنوی با آن دو ذات اقدس حواله داده شد. برای
 این معنی در احادیث و کلام عارفان شواهدی بسیار در دست است:

حدیث ۱: امام صادق علیه‌السلام فرمود «حدیث من، حدیث پدر من است و حدیث پدر من،
 حدیث جد من است و حدیث جد من، حدیث حسین علیه‌السلام است و حدیث حسین حدیث
 حسن علیه‌السلام است و حدیث حسن، حدیث امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است و حدیث امیرالمؤمنین،
 حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و حدیث رسول خدا قول خدای عزوجل است. (سید حسین
 بروجردی، ۱۳۴۰، ۱۲)

معلوم است که در این حدیث وحدت قولی ائمه علیهم‌السلام تصریح شده و آن دال بر وحدت
 علمی شان نیز می‌باشد.

حدیث ۲: از عبدالله جنذب روایت شده که امام رضا علیه‌السلام به او نوشت: همانا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
 امین خدا بود بر خلقش و چون آن حضرت در گذشت ما خانواده وارث او شدیم، پس ما
 هستیم امین خدا در زمین، ماییم وارث پیغمبران اولوالعزم و ماییم فرزندان اوصیا. (کلینی،
 ۱۳۶۹، ۳۲۵)

در این روایت وحدت ائمه علیهم السلام نه تنها با رسول خاتم صلی الله علیه و آله بلکه با همه پیغمبران اولوالعزم، بیان شده است.

جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر همانا در پیغمبران و اوصیاء پنج روحست، روح القدس، روح ایمان، روح زندگی، روح قوه و روح شهوت. ای جابر آنها بوسیله روح القدس امور و مطالب زیر عرش را تا زیر خاک می‌دانند. (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲، ۱۷)

این روایت پیوستگی و وحدت ائمه علیهم السلام را هم با نبی و هم بین خودشان از طریق روح القدس بیان می‌کند، زیرا صراحت دارد که روح القدس در امام جانشین و خلیفه رسول نیز وجود دارد و معین است که از نظر شیعه، هر کدام از ائمه علیهم السلام جانشین است.

روایت فراوان است، به همین مقدار بسنده می‌شود. اما در گفتار عارفان و بخصوص مولوی، عطار در مظهر العجائب دارد:

جمله فرزندان حیدر زاولیا	جمله یک نوراند و حق کرد این ندا
پاک و معصوم و مطهر چون نبی	این سخن را می‌ندانند هر صبی
ای به دنیا جمله مقصود آمده	پرتوی از نور معبود آمده
(عطار، ۱۳۲۳، ۴۹)	

سلطان ولد فرزند مولوی و شاگرد و شارح نظریات پدر در کتب ولدنامه گوید:	
جان مردان چو نور حق آمد	لاجرم جز به حق نیا رامد
نور خور در هزار خانه افتاد	زین سبب خانه ها نمود اعداد
همه اجسام اولیای خدا	همچو آن خانه هاست پرضیا
همه روشن زتاب آن نوراند	زان سبب یک اند و منصور اند
این چنین قوم اگر بوند هزار	همه را یک نگر گذر زشمار
مدح یک مدح جمله است یقین	ذم یک ذم جمله دان تو این
بر سر صد چراغ ای یار	نی که یک نور بود سوار
نور را بین زشمع ها بگذر	تابری تو زیباغ وحدت بر
(سلطان ولد، ۱۳۷۹، ۳۰۴)	

با عنایت به اینکه اولیاء الله در نزد عارفان دارای سنخ واحد هستند، مقامات بیان شده برای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برای سائر ائمه نیز ساری و جاری است، بجز مقام نبوت که مختص رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد.

به قول آیت الله جوادی املی: «مثل اعلاى انسان کامل، أسره عصمت و طهارت است... هیچ موجودی (ماسوی الله) به جامعیت انسان کامل نخواهد بود و اوست که می‌تواند کون جامع باشد. جامعیت عینی و علمی اهل بیت علیهم السلام به این معنی است که هر کمال ممکن را بدون نقص واجد و هر چه را که دارا می‌باشند، مصون از عیب است و این

کمال را می‌توان از عدیل بودن آنان با کتاب الهی یعنی قرآن استنباط کرد. (این تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض) (جوادی آملی، بی‌تا، ۱۱۱)

نتیجه

در این مقاله، مقامات عالیه (امامت، علمیت، عصمت) برای اهل بیت (علیهم‌السلام) از دیدگاه عارف مشهور؛ جلال الدین محمد بلخی، از دو طریق به اثبات رسید.
اول: بررسی اشعار مربوط به اهل بیت در دو کتاب مشهور «مثنوی» و «دیوان شمس تبریزی» که اشارات و یا تصریحات مولوی با زیبایی و به خوانندگان عزیز، تفسیر و توجیه آن نیز اشاره شده است.
دوم: از طریق اثبات مقام انسان کامل برای اهل بیت (علیهم‌السلام) زیرا انسان کامل در عرفان دارای مقاماتی است که با مقامات اهل بیت (علیهم‌السلام) همسان است، یعنی انسان کامل در عرفان همان اوصافی را دارد که احادیث، برای ائمه (علیهم‌السلام) بیان داشته است.

منابع:

- قرآن کریم
- ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج ۱۱، ناشر: مؤسسه تاريخ بيروت، ۱۴۲۰ق.
- ابن عربی، محی الدین، الانسان الكامل، تحقيق محمود الغراب، چاپ دمشق، ۱۴۱۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۲، نشر بيروت، بی تا.
- اسدالله ایزد گشسپ، شمس، جذبات الهیة، با مقدمه دکتر پاریزی، انتشارات حقیقت، سال ۱۳۱۹، بیجا.
- اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، احیاء تراث آثاق جعفریة، تهران، ۱۳۸۳ش.
- جامی، عبد الرحمن، شرح برفصوص، ناشر وزارت ارشاد، تهران، ۱۳۷۰ش.
- جوادی آملی، سرچشمه اندیشه‌ها، ج ۲، کتابخانه الکترونیک آثار جوادی آملی، ذیل عنوان قران و عترت، بی تا.
- سیوطی، عبدالرحمن، الدرالمنثور، ج ۵، داهر دارالفکر بيروت، بی تا.
- سلطان ولد، محمد، مصحح، استاد جلال الدین همایی، نشر هما، تهران، ۱۳۶۷.
- شوشتری، نورالله، مجالس المؤمنین، نسخه عکسی مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۷۴۵۷۹.
- -----، احقاق الحق، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۶۲ش.
- شبستری، محمود، گلشن راز، خدمات فرهنگی کرمان، ۱۳۸۲ش، اشعار آغازین.
- طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۱۶، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۴ش.
- طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، نشر فراهانی، تهران، ۱۳۶۰.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، مظهرالعجائب، تهران، ۱۳۲۳ش.
- کسنزانی، محمد، موسوعه الکسنزان، دارالمحبه، دمشق، ۱۴۲۶ق، چاپ اول.
- کلینی، محمد، اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ۱۳۶۹، تهران.
- مطهری، مرتضی، انسان کامل، مجموعه آثار ج ۲۳، تهران، ۱۳۸۳.
- مولوی، جلال الدین محمد، دیوان شمس، نشر طلائیة، تهران ۱۳۸۴.
- ----- مثنوی، تصحیح نکلسون.